# یاد باد آن روزگاران یاد باد

## نرگس انتخابی

در ازدحامِ خاطره
بر منظرِ خیال
تنها نشسته‌ام
تنهاتر از نگاه تو در سبزه‌زارِ چشم
سرگشته‌تر ز گردشِ اشکی به چشم من
چشمم به راه توست
تا کی خیال روی تو بازم نظر کند.

علی‌محمد حق‌شناس

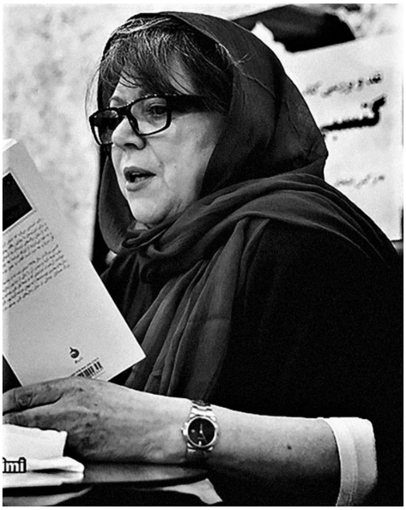


دههٔ شصت خورشیدی دههٔ غریبی بود: دهه‌ای بود که انگار کل تاریخ این سرزمین را در آن چپانده بودند و بعد کش آورده بودند، دهه‌ای بود که هنوز از بهت انقلاب و وقایع انقلابی سرمان را بالا نگرفته بودیم که کابوس جنگ بر سرمان فرود آمد، دهه‌ای بود که یأس و ترس و خون با هم درآمیخته بود. اما در این آشفته‌بازار غریب دل‌ها هنوز پر امید می‌تپید. هنوز آرمان‌گرایانی پیدا می‌شدند که شعلهٔ آرزو در دل‌هایشان می‌سوخت و حاضر بودند خود را به آب و آتش بزنند. علی‌محمد حق‌شناس و داود موسایی هر یک در گوشه‌ای از کلان‌شهر تهران از این دسته از آدم‌ها بودند. ابر و باد و مه و خورشید و فلک دست به دست هم دادند تا گروهی از این آرمان‌گرایان همدیگر را پیدا کنند، با هم جفت‌وجور شوند، و امیدها و آرزوهایشان را به یک سمت و سو هدایت کنند.

من در ۲۷ سالگی به دعوت دکتر حق‌شناس به جمع فرهنگ‌نویسان فرهنگ معاصر پیوستم و جوان‌ترین عضو این مؤسسه شدم. دو سالی می‌شد که به سفارش داود موسایی،

دکتر حق‌شناس به‌همراه دکتر حسین سامعی، دست به کار تهیهٔ فرهنگ جدیدی بودند. داود موسایی، که او هم مثل همهٔ ما آن روزها جوان بود و جویای نام، امتیاز فرهنگ‌های زنده‌یاد سلیمان حییم را خریده بود و آن فرهنگ‌ها را چاپ می‌کرد ولی به این نتیجه رسیده بود که این فرهنگ‌ها قدیمی شده‌اند و هم باید به‌روزرسانی شوند و هم لازم است فرهنگ‌های جدیدی تهیه شوند که نیازهای زبانی و فرهنگی روز را تأمین کنند. همهٔ راه‌ها به دکتر حق‌شناس ختم می‌شد و همهٔ زبان‌دانان و زبان‌شناسان از او نام می‌بردند.

اولین کسی که دکتر حق‌شناس با خود به فرهنگ معاصر برد دکتر محمدرضا باطنی بود— خدایشان هر دو را بیامرزاد. اما همکاری این دو یک سال هم دوام نیاورد. دو درویش در گلیمی بخسبند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجند. اختلاف‌نظر در متدولوژی و برداشت از کار فرهنگ‌نویسی راه این دو «پادشاه» را از هم جدا کرد. روزی که من کار با این گروه را آغاز کردم صبح شنبه‌ای در اوایل تابستان ۶۶ بود و اولین کلمه‌ای که با هم کار کردیم fraternity بود. تا عصر نکشید که احساس کردم «پیمان اخوت» میان ما بسته شده و سرنوشت و زندگی حرفه‌ای ما به هم گره خورده است. در مورد آشنایی خودم با دکتر حق‌شناس و ویژگی‌های خاص اخلاقی و کاری او بارها نوشته‌ام و خوانندگان را به این نوشته‌ها ارجاع می‌دهم[1]، ولی آنچه هر بار می‌گویم باز هم تازه است و آموزنده، شیوهٔ کار گروه ما در فرهنگ معاصر است. پیش از پرداختن به این موضوع مایلم خاطره‌ای نقل کنم تا تفاوت دیدگاه دکتر حق‌شناس و دکتر باطنی در فرهنگ‌نویسی آشکارتر شود و پاسخی هم داده باشم به کسانی که می‌پرسند کدام فرهنگ «بهتر» است. یادم می‌آید روزی زنده‌یاد ابوالحسن نجفی به دعوت دکتر حق‌شناس برای بازدید کار ما، که مراحل نهایی پژوهش را می‌گذراند، به فرهنگ معاصر آمد. خودش به تازگی فرهنگ فارسی عامیانه را کار کرده بود و علاقه‌مند به مسائل فرهنگ‌نویسی بود. بعد از اینکه استادان هر دو گفتند در حال تهیهٔ فرهنگ انگلیسی‌فارسی هستند، پرسشی که مطرح شد این بود که چرا موازی‌کاری می‌کنید؟ چرا یکی فارسی‌انگلیسی کار نمی‌کند؟ پاسخ دکتر حق‌شناس این بود که تا وقتی فرهنگ به‌روز و اصولی انگلیسی‌فارسی در اختیار نداشته باشیم نمی‌توانیم روی فارسی‌انگلیسی کار کنیم. دکتر باطنی، با آن لهجهٔ شیرین اصفهانی، در ادامه گفت شیوهٔ کار و دیدگاه‌هایشان با هم فرق می‌کند، او به دنبال کلمات روز می‌رود، و مثلاً کلمه‌ای که در قرن هجدهم کاربرد داشته و وسیله‌ای بوده که در خانهٔ اشراف با آن آتش را خُل می‌کردند به درد کاربر امروزی نمی‌خورد و او اگر در منبع اصلی یک‌زبانه هم به این کلمه برخورد کند آن را کنار می‌گذارد.

دکتر حق‌شناس در ادامهٔ صحبت دکتر باطنی گفت کلمات روز در حد دانش زبانی یک فرد تحصیل‌کردهٔ انگلیسی در فرهنگ ما هم جای می‌گیرد ولی ما کلمات تخصصی‌تر را به

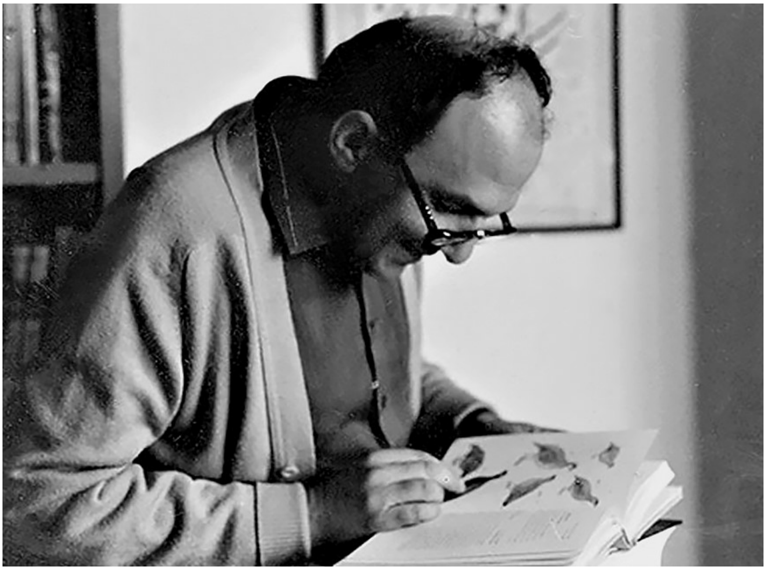

واژه‌نامه‌های تخصصی می‌سپریم، واژه‌نامه‌هایی که آن زمان به همت نشر دانشگاهی در دست تهیه بودند. به نظر او درست چنین کلماتی که در ادبیات انگلیسی جا خوش کرده‌اند باید در فرهنگ دوزبانه جای بگیرند، چون مخاطب موردنظر او مترجمان ادبی هستند و چنین کلماتی بلای جان آنهاست. پس هدف ما این است که از زیر سنگ هم شده معادل درست این‌جور کلمات را در فارسی پیدا کنیم. آن روزها که کامپیوتری در کار نبود تا با فشار یک دکمه اطلاعات ــ درست یا نادرست ــ جلو چشم‌مان ظاهر شود، یکی از مسئولیت‌های من شکار معانی در فرهنگ بزرگ آکسفورد بود، فرهنگی با قطع بزرگ و صفحات شانزده ستونه که تنها با ذره‌بین قابل خواندن بود و معانی و شاهدها را از زمان انگلیسی باستان و حماسهٔ بیووولف (سدهٔ ۱۱ میلادی) تا زمان حاضر با ذکر تاریخ و منبع ردیف می‌کرد. فرهنگ برخلاف کتاب‌های دیگر مرجعی کاربردی است و برای کاربر بسیاری از مسائل نظری که مورد توافق یا اختلاف فرهنگ‌نویسان است پشیزی نمی‌ارزد، آنچه برای کاربر اهمیت دارد این است که کلمهٔ مورد نظر در فرهنگ پیدا می‌شود یا نه، و گرهی از کار او می‌گشاید یا نه. فرهنگی که از عهدهٔ چنین کاری برآید «خوب» تلقی می‌شود؛ پس هیچ فرهنگی «خوب مطلق» نیست و فرهنگ‌های «خوب» مکمل همدیگرند.

یکی از ویژگی‌های بارز دکتر حق‌شناس این بود که میان حرف و عملش فاصله‌ای نبود. بسیار شنیده‌ایم که آدم‌ها دم از دموکراسی می‌زنند ولی پای عمل که می‌آید همان نظم سنتی استاد و شاگردی را ترجیح می‌دهند و حاضر نیستند بپذیرند که خودشان مثل دیگران تنها یک رأی دارند. شیوهٔ کار ما، اما به یُمن وجود دکتر حق‌شناس، بی‌همتا بود و متأسفانه هنوز که

هنوز است کسی از این الگوی دموکراتیک پیروی نکرده است. ما در کنار هم نه‌تنها فرهنگ‌نویسی آموختیم و تجربه کردیم، بلکه با همراهی هم، دو مرد و یک زن، تمرین تحمل حرف‌ها و نظرات مخالف، تمرین دموکراسی، و تمرین تشکیل یک جامعهٔ مدنی سالم را کردیم. فرهنگ‌نویسی در ایران فعالیتی مسبوق به سابقه است، و روش معمول کار به این صورت است که فرهنگ‌نویس کسی را به دستیاری می‌پذیرد ولی این دستیار بیشتر نقش منشی را دارد. گاهی هم گروهی از پژوهشگران با دستورالعمل‌های خاص به تعریف‌دهی (در فرهنگ‌های یک‌زبانه) یا معادل‌دهی (در فرهنگ‌های دوزبانه) می‌پردازند، شاهد و مثال می‌آورند و ... فیش تهیه شده سلسله‌مراتبی را طی می‌کند تا به دست مسئول پروژه یا فرهنگ‌نویس ارشد برسد و او آن را به تنهایی یا با همراهی تهیه‌کنندهٔ فیش بررسی می‌کند. البته فرهنگ‌نویسانی هم هستند که همهٔ کار را به تنهایی انجام داده‌اند یا می‌دهند. این شیوهٔ رایج و معمول فرهنگ‌نویسی در دیگر پروژه‌های واحد پژوهش فرهنگ معاصر هم دنبال می‌شد. اما شیوهٔ کار ما فرق می‌کرد. چند سال اول کار، دکتر سامعی و من چهار روز هفته کار می‌کردیم و دکتر حق‌شناس روزهای چهارشنبه کار یک هفتهٔ ما را در حضور خودمان بررسی می‌کرد و نظر می‌داد. اما بعد از دو سه سال تصمیم دیگری گرفت. دو نفر با هم کار می‌کردند و نفر سوم کار دو نفر دیگر را بررسی می‌کرد و این شیوه چرخشی بود، یعنی یک روز سامعی و انتخابی کار می‌کردند و حق‌شناس بررسی می‌کرد، یک روز حق‌شناس و سامعی کار می‌کردند و انتخابی بررسی می‌کرد و دیگر روز حق‌شناس و انتخابی کار می‌کردند و سامعی بررسی می‌کرد. به این ترتیب تمام فیش‌ها از زیر چشم سه نفرمان می‌گذشت. دکتر حق‌شناس بر این باور بود که مجموع فکر سه نفر ما وقتی کنار هم قرار می‌گیرد از سه فکر جداجدا ارزشمندتر است، چون هر کلمه‌ای در پی بحث‌های مفصل معادل‌یابی شده، و بعد با فرهنگ‌های دوزبانهٔ فرانسه و آلمانی و گاهی هم عربی مقایسه شده است.

درست است که هر کدام از ما مسئولیت‌های خاص خود را هم داشتیم ولی دکتر حق‌شناس در هر حال استاد ما بود و نقاط قوت و ضعف هر کدام از ما را می‌شناخت، مثلاً اگر مسئلهٔ دستور پیش می‌آمد حتماً نظر دکتر سامعی را می‌پرسید یا اگر به اصطلاحی برخورد می‌کردیم از من هم نظر می‌خواست. یادم می‌آید یک بار به زنده‌یاد کریم امامی، که او هم مدتی از همکاران ما در واحد پژوهش فرهنگ معاصر بود، گفته بود انتخابی خورهٔ رمان است، رمانی در ادبیات انگلیسی نیست که نخوانده باشد، اگر دنبال اصطلاح می‌گردید سراغ او بروید! در کنار این خانوادهٔ پژوهشی فرهنگ معاصر البته مساعدت‌های داود موسایی هم بود. یادم نمی‌رود که در بحبوحهٔ موشک‌باران که ما هم‌چنان دیوانه‌وار کار می‌کردیم، گفت دست از کار بکشیم. یادم نمی‌رود که اتومبیل شخصی‌اش را فروخت تا حقوق کارکنان را در آن

روزهای دست‌تنگی بدهد. آرزوهای آرمان‌گرایانه با مرام و معرفت داود موسایی گره خورده بود تا چرخ فرهنگ‌نویسی در واحد پژوهش بچرخد. سال‌ها گذشت، آدم‌ها و زندگی‌ها تغییر کردند، آرمان‌گرایی رنگ باخت و واقعیات ملموس بازار کتاب جای آن همه مهر و دوستی و عشق و امید را گرفت. بیست سال از زمان انتشار ویراست نخست فرهنگ هزاره می‌گذرد ولی دریغ و افسوس که این اثر ارزشمند در آشفته‌بازار غریب امروز هم‌چنان به‌روزنشده باقی‌مانده و کسی حاضر به سرمایه‌گذاری مجدد نیست. ما جوانی و میان‌سالی خود را در واحد پژوهش فرهنگ معاصر سپری کردیم، تجربهٔ بکری را از سر گذراندیم و با هزاران خاطرهٔ خوش بانگ برمی‌داریم: یادباد آن روزگاران یاد باد!

۱- «کسی که مثل هیچ‌کس نبود»، نگاه نو، شمارهٔ ۸۵، بهار ۱۳۸۹
«در سوگ بزرگمردی که سرش در زبان‌شناسی بود و دلش در ادبیات می‌تپید»، نامهٔ فرهنگستان، دورهٔ یازدهم، شمارهٔ اول، بهار ۱۳۸۹
«غوغایی از سکوت»، اندیشهٔ پویا، شمارهٔ ۶۷، تیر ۱۳۹۹

# کار «خوب»

## حسین سامعی

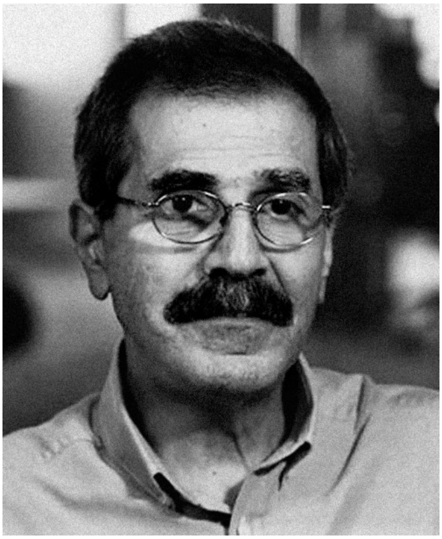

در سال ۱۳۶۴ به دعوت دکتر علی‌محمد حق‌شناس به مؤسسهٔ فرهنگ معاصر رفتم. قرار بر روزآمدکردن یکی از فرهنگ‌های انگلیسی فارسی حییم بود. مؤسسهٔ فرهنگ معاصر آن وقت در آپارتمانی کوچک در انتهای خیابان دانشگاه، نزدیک جمهوری، قرار داشت. داود موسایی، مدیر مؤسسه نسبتاً جوان بود، همسن و سال خودم. او بعد از خرید قانونی حق امتیاز انتشار فرهنگ‌های حییم به این نتیجه رسیده بود که کافی نیست آنها را همان‌طور که هستند، بی‌کم‌وکاست، روانهٔ بازار کند. می‌خواست جامهٔ نوی به آنها بپوشاند، اما به فراست هم دریافته بود که جامهٔ نو بر تنی فرتوت کافی نیست. باید چیزهایی در درون آنها هم تغییر کند. می‌دانست تحفه‌ای به دست آورده است، اما رنگ‌ورفته و کمی کهنه. ذهن آینده‌نگر با شخصیت بلندپرواز همراه شد. موسایی اهل محاسبه و عمل بود.

ارزش پول را می‌فهمید و به دنبال آن بود، اما نه به هر طریقی. اهل پخته‌خواری و اُفست‌کاری نبود. آن‌قدر هم منصف بود و سلامت نفس داشت که بداند این کار را باید به دست اهل فن بسپارد. بنابرین متوسل به اهل قلم و زبان‌شناسان شد. بهترین‌ها را به کار دعوت کرد. در این راه هم آنچنان نبود که عنان کار را یکسره به دست آنان بسپارد. به اهل فکر و قلم اعتماد داشت، اما نه کورکورانه. می‌خواست بنای تازه‌ای بیفکند، اما می‌دانست در کنار نوآوری لازم است به هزینه‌ها و آورده‌هایش هم توجه داشته باشد. از هر فکر نویی استقبال می‌کرد، اما مراقب هم بود رشتهٔ کار از دستش به در نرود. مؤسسهٔ فرهنگ معاصر حاصل پیوند منطق کسب‌وکار و کار درست علمی و فکری بود، یعنی همان دو عاملی که دنیای مدرن را می‌سازد. از این منظر موسایی کارآفرینی «مدرن» است، مدرن به معنای دقیق و تاریخی کلمه، به همان معنا که الگوهایش، پیر لاروس و مریام وبستر یا عبدالرحیم جعفری، مدرن بودند، نه‌فقط در ایده‌پردازی و ایده‌پروری، بلکه به‌عنوان ناشر یا کاسب هم. به‌زودی مؤسسه فرهنگ معاصر کانون ایده‌ها و پروژه‌های تازه‌ای در حوزهٔ فرهنگ‌نویسی شد. ایجاد تعادل میان کارهای متعدد و توقعات اداری و مالی پدیدآورندگان آنها، از یک‌سو، و مقتضیات بازار، از سوی دیگر، کارِ آسانی نبود. نبردی بود میان دو جبههٔ ناسازگار، اما سخت نیازمند به یکدیگر. در این میان، کسانی و پروژه‌هایی نیمه‌کاره رها شدند و پاره‌ای دیگر به بار نشستند. کسانی رفتند و کسانی دیگر ماندند، و کار ادامه یافت. در این میان، رویکرد موسایی به این شیوهٔ کار تغییر نیافته است. او همچنان معتقد به کار «خوب» است: کتاب خوب، حروف‌نگاری خوب، صحافی خوب و طراحی خوب؛ همچنان که لباس خوب، خانهٔ خوب، اتوموبیل خوب و دوستان خوب هم برایش مهم هستند. او فرزند عصر مدرن است و ویژگی کار او در همین است.

## بدون فرهنگ‌نویسان مترجمان چه می‌کردند؟

**مژده دقیقی**

حاصل کار هر نسل از مترجمان را باید با توجه به شرایط زمانهٔ آنها سنجید. امروز ما مترجم‌ها نه تنها در راهی قدم برمی‌داریم که مترجمانِ پیش از ما گشوده‌اند، بلکه به امکانات بیشتری برای افزودن بر دانش زبانی خود و آشنایی با فرهنگ سرزمین‌های دیگر دسترسی داریم. می‌شود گفت، در مقایسه با مترجم‌های نسل‌های قبل، برای کار خود ابزارهای زیادی در اختیار داریم. این امکانات در مجموع موجب ارتقای ترجمه در زبان فارسی شده و سطح توقع از مترجمان را به‌درستی بالا برده است. گاه که در ترجمه به مشکلی برخورد می‌کنم و با پشتوانهٔ همین امکانات به دنبال راه حل می‌گردم، از خود می‌پرسم به‌راستی مترجمان پیشکسوت ما چگونه ترجمه می‌کردند و با کدام امکانات پای در این راه نهاده بودند.

فرهنگ لغت، به‌ویژه فرهنگ لغت دوزبانه، از ابزارهای مهم کار مترجم است. از نیک‌بختی ما مترجم‌های زبان انگلیسی است که اکنون چند فرهنگ لغت دوزبانه در اختیار داریم که، در کنار فرهنگ‌های یک‌زبانه، منابع قابل اتکایی برای کار ما به شمار می‌آیند و بر توان ما در معادل‌یابی می‌افزایند. به طور مشخص دو فرهنگ دوزبانهٔ معتبر از این تعداد انگشت‌شمار ــ فرهنگ پویا و فرهنگ هزاره ــ در انتشارات فرهنگ معاصر تهیه شده‌اند.

من انتشار چاپ نخستِ فرهنگ هزاره را خوب به خاطر دارم. چند سالی بود که گروهی نیک‌نام، به سرپرستی زنده‌یاد دکتر علی‌محمد حق‌شناس، در انتشارات فرهنگ معاصر دست‌اندرکار تدوینش بودند. کار به درازا کشیده بود و ما مترجم‌ها ــ و همچنین ویراستارها ــ بی‌صبرانه منتظر انتشار فرهنگ دوزبانه‌ای با دامنهٔ واژگانی گسترده‌تر بودیم. همان‌گونه که مترجمان پا جای پای مترجمان نسل‌های پیش از خود می‌گذارند، هر فرهنگ لغتی نیز نگاه به فرهنگ‌های پیش از خود دارد. فرهنگ لغت‌های پیش از هزاره تا حد زیادی گره از کار مترجمان و ویراستاران می‌گشودند، ولی انتشار فرهنگ دوزبانه‌ای با معادل‌های دقیق و کارساز برای طیف گسترده‌ای از اصطلاحات و افعال مرکب و عبارت‌های فعلی و حتی کلیشه‌های زبانی شوق زیادی در اهل ترجمه برانگیخته بود. حالا منبع معتبری با پیشنهادهای راهگشا برای ترجمهٔ پیچیدگی‌های زبان انگلیسی در اختیار داشتیم و دیگر لازم نبود صرفاً به دانش و حافظهٔ زبانی خود اتکا کنیم. «فرهنگ معاصر» با تشخیص نیاز فرهنگی جامعه و انتشار فرهنگ لغت‌های عمومی و تخصصی متنوع، و سرمایه‌گذاری در زمینهٔ پژوهش و تدوین آنها، پروژه‌هایی را به ثمر رسانده که چه بسیار نهادهای دولتی با بودجه‌های هنگفت و امکانات وسیع از عهدهٔ انجامش برنیامده‌اند. بااین‌حال، فرهنگ‌نویسی مستلزم مداومت و استمرار است. وقتی با پدیدهٔ زنده‌ای از جنس زبان سروکار داشته باشی، کار هرگز تمام‌شده نیست. فرهنگ لغت‌هایی مانند هزاره در ویراست‌های جدید اصلاح و روزآمد می‌شوند. افسوس که این زمانه تداومِ چنین جمع‌های خلاقی را برنمی‌تابد. تا کی دوباره چنین جمع‌های کوچکی گرد هم آیند و به کارهایی چنین بزرگ همت کنند.

# مترجم و فرهنگ‌ها

**عبدالله کوثری**

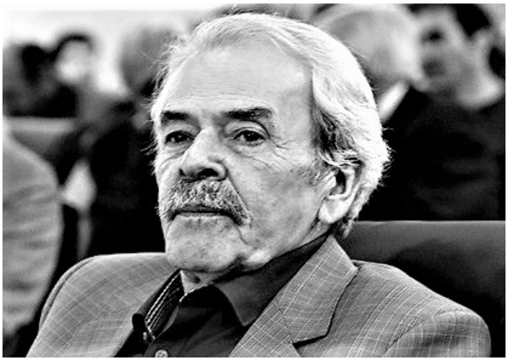

ما مترجمان محال است یک روز کاری را بگذرانیم و از یاد داوود موسایی غافل بمانیم. داوود، همه می‌دانیم، مردی است خوش‌خلق و لطیف‌طبع، با محبت و صفایی دور از دورنگی، اما این یادکردِ همارهٔ مترجمان ربطی به این خصائل نیکو ندارد. علتش را عرض می‌کنم: همین حالا که این کلمات را می‌نویسم نگاهی به کتاب‌های روی این میز و قفسهٔ سمت چپ خودم می‌اندازم و می‌بینم هرجا نگاه می‌کنم نشان فرهنگ معاصر به چشم می‌آید. از فرهنگ هزاره بگیر تا فرهنگ توصیفی اصطلاحات پول و بانکداری، تا فرهنگ فارسی اعلام و ... قدیمی‌ترین فرهنگی که از فرهنگ معاصر دارم فرهنگ دوجلدی حییم است که در ۱۳٦٤ منتشر شده. اما فرهنگ حییم تاریخی بس کهن‌تر از این دارد. در دههٔ ۱۳٤۰هرخانه‌ای که دانش‌آموزی دبیرستانی یا دانشجویی داشت، یک جلد فرهنگ حییم از واجباتش بود. در زبان انگلیسی فرهنگ حییم یگانه یاور کسانی بود که با زبان خارجی سر و کار داشتند. در زبان فرانسه هم اگر خطا نکنم فرهنگی داشتیم که زنده‌یاد سعید نفیسی تألیف کرده بود.

بضاعت «فرهنگی» ما در آن ایام گویا در همین حدود بود. اما بعدها، شاید در اواخر دههٔ ۱۳٤۰ بود که آریانپورها کمر همت بستند و نخست فرهنگی دوجلدی و بعد هشت جلدی به همت انتشارات امیرکبیر منتشر کردند. اما انتشار این فرهنگ‌ها بازار فرهنگ حییم را کساد نکرد. این فرهنگ هنوز هم کاربرد خود را دارد و به‌خصوص در زمینهٔ واژه‌های مربوط به ادیان مسیحی و کلیمی و ارائهٔ معادل‌هایی با رنگ‌وبوی قدیمی که در برخی متون به کار می‌آید رقیبی ندارد. در اوایل همین دههٔ ۱۳٤۰ بود که انتشارات امیرکبیر فرهنگ معین را منتشر کرد (۱۳٤۲) و اهل‌قلم بی‌گمان از چگونگی شکل‌گیری این فرهنگ و همت والای زنده‌یاد عبدالرحیم جعفری، بنیانگذار امیرکبیر، خبر دارند. بی‌آنکه بخواهم تلاش ناشران دیگر را نادیده بگیرم باید بگویم داوود موسایی در کار انتشار فرهنگ‌های گوناگون همین همت والا را نشان داده و امروز وقتی به دفتر انتشارات فرهنگ معاصر می‌روی، پیش رویت در چند قفسه

این فرهنگ‌ها با رنگ‌هایی چشم‌نواز صف کشیده‌اند و این گنجینه‌ای است که دارنده‌اش را سرفراز می‌کند. جدا از این فرهنگ‌های دوزبانهٔ عمومی، از همان دههٔ چهل تا امروز در اغلب رشته‌های تخصصی فرهنگ‌هایی منتشر شده. من با نگاهی گذرا به همین میز و همان قفسهٔ سمت چپ می‌توانم، دست‌کم در زمینهٔ ادبیات و علوم انسانی از فرهنگ اقتصادی منوچهر فرهنگ (۱۳۵۰) تا فرهنگ علوم انسانی تألیف داریوش آشوری (نشر مرکز، ویراست‌های مختلف) همچنین از فرهنگ واژگان اقتصادی و زمینه‌های وابسته تألیف کاظم فرهادی (نشر پیشبرد)، و فرهنگ نامهٔ فارسی، واژگان و اعلام تألیف صدری افشار و دیگران نام ببرم.

تصور اینکه مترجمان ما در اواخر عهد قاجار یا حتی در در دههٔ ۱۳۳۰ و ۱۳۳۲۰ با این بضاعت اندک در زمینهٔ فرهنگ‌های دوزبانه چه می‌کردند به‌راستی دشوار است. ما نمی‌دانیم میرزا ابوالقاسم‌خان قراگوزلو، ناصرالملک، چگونه در صد سال قبل به چنین تسلطی بر زبان انگلیسی رسید که توانست چنان ترجمه‌هایی از آثارشکسپیر به دست دهد که هنوز هم درشمار بهترین ترجمه‌های آن نمایشنامه‌نویس بزرگ است. اما می‌دانیم که مسئله فقط تسلط بر زبان مبدأ نیست. مترجم باید بر زبان مقصد نیز چنان مسلط باشد که با استفاده از فرهنگ یک‌زبانه در زمانی اندک معادلی در ذهن خود بیابد که در خور متن باشد. پس باید یقین کنیم که ناصرالملک در زبان فارسی هم دارای گنجینه‌ای سرشار از واژگانی استوار و رسا و دلنشین بوده. مترجمانی که استادان نسل من بوده‌اند، باز وضع بهتری داشتند. هرچند چیزی در بارهٔ استفاده از فرهنگ‌ها از ایشان به یاد ندارم جز گفته‌ای از استاد زنده‌یاد نجف دریابندری که در مصاحبه‌ای در پاسخ این پرسش که آیا از فرهنگ دوزبانه (انگلیسی‌فارسی) استفاده می‌کند یانه، گفت از این‌گونه فرهنگ ها کمک نمی‌گیرد، اما اگر بر سر لغتی گرهی در کارش بیفتد به دوست دیرینش صفدر تقی‌زاده تلفن می‌کند و او معنی واژه را در فرهنگ حییم می‌یابد و به ایشان می‌گوید.

نمی‌دانم این سخن جدی است یا از همان طنزهای همیشگی و بی‌بدیل آن استاد زنده یاد. ما که چهارپنج دهه از ترجمه‌های دریابندری لذت‌ها برده‌ایم وچیزها آموخته‌ایم در جایگاه والای این مترجم تردیدی روا نمی‌داریم. اما به عقیدهٔ من این بی‌نیازی از فرهنگ چیزی نیست که مترجمان ما از آن استاد بیاموزند. ما مترجمان شاید بهتر از هرکس از بی‌کرانگی زبان‌ها خبر داشته باشیم. می‌دانیم هر کتاب تازه‌ای مجموعه‌ای از واژه‌های جدید یا ناشناخته به همراه می‌آورد و مترجم از رجوع به فرهنگ بی‌نیاز نیست. کمک‌گرفتن از فرهنگ دوزبانه هم نشانهٔ ضعف یا بی‌سوادی مترجم نیست. مهم این است که مترجم تا چه حد به این فرهنگ وابسته است. اگر مترجمی در هرسطر چند بار به سراغ فرهنگ هزاره یا حییم می‌رود ،باید بداند دست‌کم بنیه‌اش برای کتابی که انتخاب کرده کافی نیست و بهتر است از خیر آن بگذرد. دیگر

اینکه مترجم باید بکوشد در طی مراحل کار خود از وابستگی به فرهنگ دوزبانه بکاهد .نکتهٔ دیگر اینکه اغلب ما تعبیر درستی از کتاب‌های مرجع نداریم، یعنی فقط زمانی به سراغ این کتاب‌ها می‌رویم که می‌خواهیم معنای فلان واژه یا چند خطی در توضیح فلان شخص یا فلان رویداد بیابیم، حال‌آنکه هر فرهنگ، یا به‌طور کلی هر کتاب مرجع، خود کتابی است مثل هر کتاب دیگر، با این تفاوت که محتوای این کتاب گنجینه‌ای از واژه ها و اصطلاحات و ترکیبات و ... است که در هیچ جای دیگر به این سهولت به‌دست نمی‌آید. به سخن دیگر، این کتاب ما را از امکانات زبانمان با خبر می‌کند. کتاب‌هایی نیز داریم که جدا از واژه‌ها و اصطلاحات شرح مبسوطی از آداب و رسوم و ... به ما می‌دهد. یکی از بهترین نمونه‌های این فرهنگ‌ها کتاب کوچه تألیف شاعر بزرگ معاصر احمد شاملو است که از خواندنی ترین کتاب‌ها در زمینهٔ شناخت فرهنگ ماست. استاد علی‌اشرف صادقی دربارهٔ این کتاب چنین می‌گوید: «به جرئت می‌توان گفت انبوهی از لغات و اصطلاحات و تعبیرات این کتاب نخستین بار است که در یک فرهنگ راه می‌یابد (رک: من بامدادم سرانجام، ص۲۳۶ نشر هرمس ). پس چه اشکالی دارد که هر خواننده، خاصه مترجم، گاه‌به‌گاه این یا آن کتاب مرجع را به دست بگیرد و ورق‌به‌ورق بخواند بی آنکه قصدش مثلاً از برکردن واژه‌ها باشد. این روش تمرین خوبی است برای ذهن که بی‌تردید توان پذیرش و نگهداری‌اش بیشتر می‌شود. من سال‌ها پیش چنین کاری را با فرهنگ معین آزمودم. در آغاز کار غریبی می‌نمود، اما بعد دیدم این نوع مطالعه هم به سهم خود لذتی دارد و بسیار آموزنده است. قصد من چنان‌که اشاره کردم به هیچ روی به ذهن سپردن چیزی نبود. فقط می‌خواندم. از واژه‌ها بگیر تا اعلام.

این را نیز بگوییم که مترجم ناچار نیست صرفاً به معادل‌هایی که فرهنگ دوزبانه به او می‌دهد بسنده کند. وقتی معنای واژه‌ای روشن شد، اگر مترجم زبان مقصد را خوب بشناسد و برآن مسلط باشد می‌تواند از معادلی دیگر که در ذهن دارد استفاده کند. همچنین مترجم می‌تواند به غنای فرهنگ‌ها، به‌خصوص فرهنگ‌های دوزبانه بیفزاید. بدیهی است که هیچ مؤلف فرهنگ، حتی با کمک گرفتن از همکاران، نمی‌تواند بر این دریای بی‌کرانهٔ زبان چنان مسلط باشد که تمامی طیف معنایی واژه‌ها را در فرهنگ خود بگنجاند. ما مترجمان احتمالاً در کتاب‌هایی که ترجمه می‌کنیم معادلی برای فلان واژه می‌یابیم که مثلاً در فرهنگ هزاره نیامده. برای نمونه خود من در متنی ادبی در برابر واژهٔ sophisticated واژهٔ «مشکل‌پسند» را مناسب دیدم. این معادل در فرهنگ‌های هزاره و حییم نیامده و اصلاً هم ایرادی بر این دوفرهنگ گران‌قدر نمی‌توان گرفت.

این سخن را با ذکر داوود موسایی آغاز کردم و با ستایش از همت والای این مرد نازنین. برای داوود و همکار و یار همیشگی‌اش خسرو شاپوری و دیگر کارکنان انتشارات فرهنگ

معاصر موفقیتی روزافزون آرزو می‌کنم و برای مترجمان خودمان صبر و حوصلهٔ بیشتر در استفاده از کتاب‌های مرجع، به‌خصوص فرهنگ‌های یک‌زبانه و دوزبانه.

## داوود موسایی، پیشکسوت نشر فرهنگ در ایران

**حسین مسرّت**
مدرّس ایران‌شناسی دانشگاه میبد

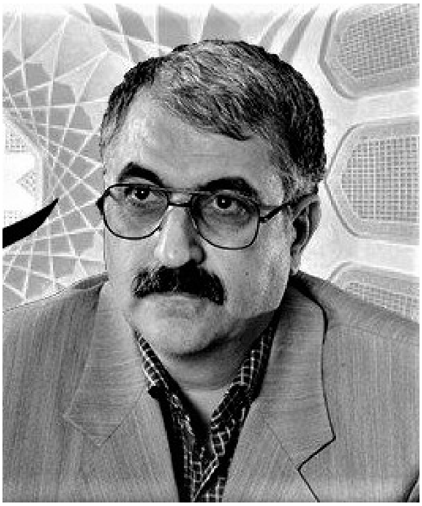

به‌درستی که همه چیز در ایران، همواره قائم به شخص است. اگر نبود، در دورهٔ سامانیان رویکردی جدّی به زبان و ادب فراموش‌شدهٔ فارسی نمی‌شد و هویّت ایرانی از سوی امیران سامانی باز نمی‌گشت. حکیم ابوالقاسم فردوسی توسی به خلق منظومهٔ جاودانی شاهنامه دست نمی‌زد. در زمان شاه‌عبّاس صفوی، هنر کاشی‌کاری، معماری و نسّاجی ایران این اندازه پیشرفت نمی‌کرد و کارگاه سلطنتی به سرپرستی هنرمند توانای زری‌باف، غیاث‌الدّین نقشبند یزدی در اصفهان بنیان نمی‌شد. در زمان میرزا تقی‌خان امیرکبیر، آن نخست‌وزیر دانشمند، دارالفنون ساخته نمی‌شد. در زمان عبّاس‌میرزا این همه دانشجو راهی اروپا نمی‌شد. در دورهٔ فرمانروایی محمّدولی میرزا، شاهزادهٔ دانشمند قاجاری در شهر کوچکی چون یزد در درون مدرسهٔ بزرگی که خود بنیان نهاده بود، دارالترجمه بنیاد نمی‌شد و ده‌ها کتاب عربی و یونانی ترجمه نمی‌شد. میرزاصالح شیرازی، صنعت چاپ را به ایران نمی‌آورد. میرزاحسن رشدیه، بنیانگذار آموزشگاه‌های نوین در ایران نمی‌شد. در دورهٔ ریاست استاد ایرج افشار بر کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، این همه نقش کتابخانهٔ مرکزی در تحوّلات فرهنگی دانشگاه تهران و ایران چشمگیر نبود و هزاران نسخهٔ خطّی به این گنجینه افزوده نمی‌شد و صدها نسخهٔ خطی در سراسر گیتی تصویر نمی‌شد و بر غنای گنجینه نسخه‌های خطی افزوده نمی‌گشت. در دورهٔ علی‌اصغر حکمت بر وزارت فرهنگ این همه آثار سودمند خلق نمی‌شد و این اندازه مدارس آبرومند ساخته نمی‌شد، مهدی آذریزدی، آفرینندهٔ قصّه‌های خوب برای بچّه‌های خوب، ادبیّات کودک را در ایران پایه‌گذاری نمی‌کرد ... .

یکی از این افراد برجسته و تأثیرگذار در ایران کنونی، داوود موسایی، بنیان‌گذار و مدیر مؤسّسهٔ فرهنگ معاصر است. اگر دورهٔ ریاست مجید غلامی جلیسه بر خانهٔ کتاب ایران تداوم داشت، بی‌گمان یکی از کسانی که باید نامش در ردیف «مشاهیر نشر ایران» قرار می‌گرفت و کتاب وزینی در این سلسله درباره‌اش نوشته می‌شد، داوود موسایی، پیشکسوت نشر فرهنگ در ایران است. همو که چون فرهنگ‌نویسان درگذشته و عاشق مانند: علی‌اکبر دهخدا (زادهٔ ۱۲۵۷، درگذشتهٔ ۱۳۳۴ش)، استاد محمّد معین (زادهٔ ۱۲۹۷، درگذشتهٔ ۱۳۵۰ش)، سلیمان حییم (زادهٔ ۱۲۶۶، درگذشتهٔ ۱۳۴۸ش) فرهنگ‌نویس، مترجم، نویسنده و شاعر ایرانی که به وی لقب «پدر فرهنگ‌نویسی دوزبانهٔ ایران» داده بودند و برادران بروخیم که دوستدار فرهنگ‌نویسی و فرهنگ‌نگاری بودند، با بنیان سلسله انتشارات فرهنگ معاصر در ۱۳۶۰ تحوّلی شگرف در عرصهٔ دشوار فرهنگ‌نویسی و دانشنامه‌نگاری بنیان نهاد. نگاهی به انبوه آثار ارجمند چاپ‌شدهٔ این بنگاه در این چهار دهه مانند: فرهنگ معاصر انگلیسی‌فارسی، اثر دکتر محمّدرضا باطنی؛ فرهنگ معاصر فارسی، اثر غلامحسین صدری افشار؛ فرهنگ هزاره، اثر دکتر علی‌محمّد حق‌شناس؛ دورهٔ چهارده جلدی پژوهشگران معاصر ایران، اثر هوشنگ اتّحاد؛ مجموعهٔ تاریخ اندیشه؛ مجموعهٔ دانش معاصر؛ و مجموعهٔ فرهنگ‌های آلمانی، گویای این مدّعاست. عرصه‌ای که مخاطبان ویژه دارد و فروش چندانی برایش متصوّر نیست، چه رسد به سود. فقط باید به تعبیر برخی عقلای این قوم دیوانهٔ این کار بود.

موسایی که دوستدار آثار مرجع و فرهنگ‌نامه‌هاست و نقشی بس بزرگ در گسترش دانش فرهنگ‌نگاری دارد، با دقت و وسواسی مثال‌زدنی در عرصهٔ کار آماده‌سازی و چاپ کتاب و گزینش استادان و بزرگانی چون: هوشنگ اتحاد، محمّدرضا باطنی، رویین پاکباز، علی‌محمّد حق‌شناس، نسترن حکمی، نسرین حکمی، گیتی دیهیم ، حسین سامعی، غلامحسین صدری‌افشار، نورالله مرادی، حسین معصومی همدانی، عبدالحسین نیک‌گهر ، محمّدجعفر یاحقی و دیگران در کنار خود به تدوین و چاپ آثار گرانسنگ به‌ویژه فرهنگ‌های دوزبانه و چندزبانه‌ای همّت کرده که سال‌ها در کتابخانه‌های همگانی ایران و جهان و گنجینه‌های دانشمندان ایران و برای پژوهشگران به یادگار، ماندگار خواهد شد. کتاب‌هایی که دستمایهٔ صدها اندیشمند، دانش‌پژوه، دانشجو و دانش‌آموز برای دانش‌اندوزی و آفرینش آثار ارزنده خواهد شد. چنان کاری که بزرگان می‌کنند و چنان‌که گفته‌اند:

همّت، بلند دار که مردان روزگار　　　از همّت بلند به جایی رسیده‌اند

از ویژگی‌های برجستهٔ موسایی، برنامه‌ریزی دقیق برای پی‌ریزی کارهای درازمدّتی است که ثمره‌اش را باید در آینده دید. ازاین‌رو سراغ آثار مرجع در هر زمینه‌ای رفته که گاه از زمان آغاز به کار تا هنگام تدوین نهایی گاهی به ده تا سی سال می‌انجامد و صبری بزرگ در این راه باید.

او در ١٣٦٤ «واحد پژوهش فرهنگ معاصر» را راه اندازی کرد و با پشتکار خود دهها عنوان فرهنگ دوزبانه، یک‌زبانه و تخصّصی را در زمینه‌های هنر، ادبیّات، کتابداری، روان‌شناسی، گیاه‌شناسی، محیط زیست، بانکداری، کامپیوتر، شیمی، علوم زمین و... را تدوین، ویرایش، پیرایش، بازنویسی و منتشر کرده و یا در آیندهٔ نزدیک منتشر خواهد کرد. ازاین‌رو بارها ناشر و یا مؤلفان آن به دلیل آثار سختهٔ خود برگزیدهٔ نمایشگاه بین‌المللی کتاب، کتاب سال، شورای کتاب کودک و یا کتاب برتر دانشگاهی شده‌اند. فرهنگ معاصر در کنار نشر آثار مرجع به نشر آثار فاخر ادبی، هنری، علمی، فلسفی، کودک و نوجوان وغیره هم می‌پردازد که یکی از این آثار فاخر ادبی، دورهٔ چهارجلدی رمان کلیدر اثر جاودانی استاد محمود دولت‌آبادی است.

امیدوارم این روزها که سایهٔ گرانی کاغذ و فیلم و زینک و دیگر دشواری‌های عرصهٔ چاپ و نشر، بسیاری از ناشران و به تبع آن ، کتاب‌فروشان علاقه‌مند را به‌ناچار وادار به تغییر شغل کرده و آسیبی جدی به فرهنگ ایران و آیندهٔ آن وارد کرده؛ داوود موسایی بتواند با مدیریّت خوب خود، این بحران کمرشکن را پشت سر بگذارد و دلسرد نشود که گفته‌اند:

اِنّ آثارَنا تَدُلُّ عَلَینا          اُنظُروا بَعدَنا اِلی آلاثار

(آثار ما به صفحهٔ گیتی نشان ماست/ ز بعد ما نگاه به آثار ما کنند.)

**کتابنامه**


آذرنگ، عبدالحسین و علی دهباشی:«سلسله گفت‌وگوها پیرامون نشر و فرهنگ، گفت‌وگوی بیستم با داوود موسایی ، ناشر منابع مرجع»، بخارا، ش۳۲ (مهر و آبان ۱۳۸۲): ۱۴۲-۱۶۲.

موسایی، داوود: «موسایی از فراز و فرود چاپ فرهنگنامه در ایران سخن گفت»، خبرگزاری ایبنا (۱۳۹۶/۶/۲۲).

-----------: «قضاوت را به آیندگان بسپاریم» گفت‌وگو ، شرق، ش۴۲۷۴ (۱۴۰۱/۲/۲۰): ۶-۷.

وب‌گاه بنگاه انتشارات فرهنگ معاصر http://www.farhangmoaser.com


# خوش‌فکر و سخت‌کوش در تولید فرهنگ

## فرخ امیرفریار

کتاب‌های مرجع کتاب‌های مهمی هستند چون مراجعه‌کننده و خوانندهٔ آنها به این کتاب‌ها اطمینان می‌کند و خواهان به دست آوردن اطلاعات دقیق و صحیح است. کتاب‌های مرجع مثل سایر پدیده‌های فرهنگی عمری به درازای تاریخ تمدن دارند و در طی این چند هزار سال تکامل یافته تا به‌صورت امروزی رسیده‌اند. در ایران معاصر تا حدود ۶۰، ۷۰ سال پیش ما کتاب مرجع به‌ویژه کتاب مرجع که مطابق با استانداردهای جهانی باشد خیلی کم داشتیم، نه فرهنگ کامل فارسی جدید داشتیم و نه فرهنگ‌های دوزبانهٔ جدید و نه دایرةالمعارف عمومی.

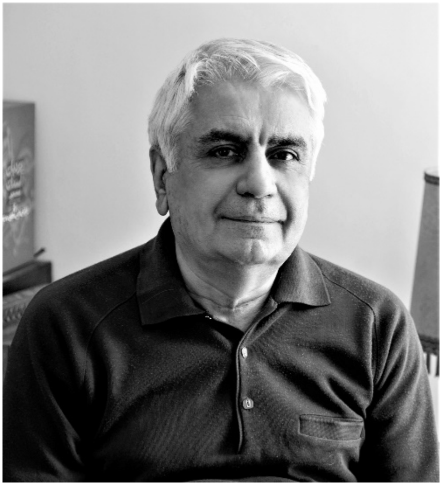

انتشار جلد اول دایرةالمعارف فارسی به سرپرستی دکتر غلامحسین مصاحب در میانۀ دهۀ چهل شمسی نقطۀ عطفی در تدوین و تولید کتاب‌های مرجع در ایران به‌شمار می‌رود؛ این کتاب چه از حیث محتوا و چه از حیث فرم چندین سر و گردن از کتاب‌های مرجع ما بالاتر قرار می‌گرفت و می‌شود گفت در اندازه‌های جهانی بود. تولید کتاب مرجع دشوار است و هزینه‌بر، ازاین‌رو بسیاری از ناشران تمایلی به ورود در این عرصه ندارند. همچنین تکامل و اعتلای کتاب‌های مرجع نمایانگر پیشرفت در تألیف و تدوین و در چاپ و تولید کتاب است. انتشارات فرهنگ معاصر کارش را با ویرایش فرهنگ حییم که فرهنگ معتبر انگلیسی به فارسی و فارسی به انگلیسی است آغاز کرد و رفته‌رفته خود به تألیف و تولید کتاب‌های مرجع پرداخت به‌طوری‌که امروزه پس از چند دهه، عنوان کتاب مرجع در ایران فرهنگ معاصر را به ذهن متبادر می‌کند. این اعتبار آسان به‌دست نیامده، آن‌هم در جامعۀ پرفراز و فرود این چند دهه و دشواری‌هایی که تولید به طورکلی و نشر کتاب معتبر خصوصاً دارد. اما بگذارید همین‌جا به پدیدۀ تأسف‌آوری اشاره کنم که متأسفانه خود ناشران هم به آن بی‌توجه‌اند و آن دزدی و سرقت کتاب‌ها و چاپ غیرمجاز آنهاست که درآمدی که سهم ناشران پرتلاش است به جیب مشتی خطاکار می‌رود. شنیده‌ام برخی کتاب‌فروشان به دلیل تخفیف بیشتر این کتاب‌ها از فروششان ابایی ندارند و در واقع دزدپروری می‌کنند. برای داوود موسایی بنیادگذار خوش‌فکر و سخت‌کوش فرهنگ معاصر آرزوی کامیابی بیشتر در عرصۀ کتاب‌های مرجع دارم.

## همکاری مبارک و افتخارآفرین

### مجدالدین کیوانی

معناشناسی یکی از پیچیده‌ترین و مشکل‌آفرین‌ترین عرصه‌های معرفت‌شناسی است. از سه سطح آواشناسی، واژگان و نحو زبان، سطح واژگان پُر مسئله‌تر و سرکش‌تر است. موادّی که در آواشناسی با آن سر و کار داریم، شماری اصوات و ترکیباتی است که از این اصوات حاصل می‌شود. آنچه در نحو دخالت دارد نیز ساختارهایی است که هم تعداد آنها بالنّسبه محدود است و هم احتمال حضور آنها در عمل گفتن و نوشتن قابل‌پیش‌بینی است. این دو بُعد از

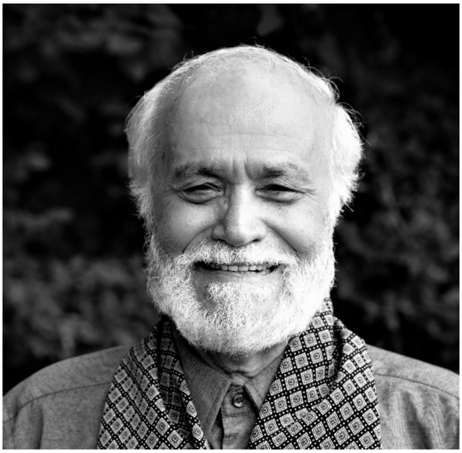

زبان دارای نوعی «عینیّت» و «ملموسیّت» است. قضیه در مورد واژگان فرق می‌کند. واژگان مرکّب از دو بُعد است: صورت و معنا. با بُعد صورت مشکل چندانی نداریم؛ این بُعد معناست که منشأ بیشترین حجم از غوامض و بلاتکلیفی‌ها است. بُعد معنا از طرفی با ذهن و ضمیر سر و کار دارد و، از طرفی، گستره و عمق آن برای افراد مختلف یکسان و یک‌اندازه نیست. این دو عامل موجب می‌شود سرمایهٔ هر گویشور از هر یک از دو بُعد واژگان متفاوت باشد؛ یعنی هم شمار عناصر صوریِ واژگان (لغات) از فردی تا فرد دیگر برابر نیست و هم کیفیت، وسعت و کارایی وجه محتوایی یا معنایی آن عموماً نزد افراد فرق می‌کند. به‌علاوه، معنا در دنیای زبان وضعیتی ثابت ندارد و دائماً در حال تحوّل و دگرگونی است، هرچند که این تحول همیشه و برای همه محسوس نیست. در طول تاریخ لغاتی به واژگان افزوده می‌شوند، لغاتی از تداول می‌افتند، لغاتی پاره‌ای از معانی خود را از دست می‌دهند و معانی جدیدی پیدا می‌کنند. از همه مهم‌تر، لغات در بافت‌های کلامی مختلف و قالب ترکیبات نحوی متفاوت معانی متفاوتی می‌پذیرند. ساختار آوایی و نحوی هر زبان نسبت به وجه معنایی واژگان از ثبات بسیار بیشتری برخوردار است.

نظام آوایی هر زبان را می‌توان با سهولت نسبی یاد داد؛ همین‌طور نظام نحوی آن را. لیکن، آموختن و آموزاندن واژگان به نحو مطلوب و احاطه‌یافتن بر تمامی ظرایف و چم‌وخم‌های وجه معنایی واژگان به‌مراتب دشوارتر و خطرناک‌تر از آن است که عموماً تصور می‌شود. دشواری‌ها و خطرات احتمالی به هنگام یادگیری زبان‌های خارجی طبعاً بیشتر و دردِسرزاتر است. یادگیری زبان خارجی به سه طریق صورت می‌گیرد: (۱) در تماس مستقیم با اهل زبان؛ (۲) از محضر آموزگار؛ (۳) به کمک فرهنگ های لغت. مورد بحث اجمالی ما همین طریق سوم است. فرهنگ‌نویسی شاید به ظاهر عمل چندان دشواری نباشد اما در واقع بسیار فریبنده، گمراه‌کننده و خطرناک است. همان اندازه که این کار به نظر افراد ناوارد و کم‌تجربه ساده و بی‌زحمت می‌نماید، برای کسانی که دستی از نزدیک بر آتش دارند پُر از سنگلاخ، عناصر انحرافی، و موارد نامطمئنی است که تصمیم‌گیری دربارهٔ آنها مستلزم دانش زبان‌شناسی، احاطه بر ظرایف و امکانات و قابلیت‌های دو زبان مبدأ و مقصد، وقوف بر لغزشگاه‌های صرفی و نحوی، شناخت نکات باریک مربوط به مترادفات و متضادها و فروق‌اللغات و ده‌ها

نکتۀ ریز و درشت ظریف دیگر است.

چنانچه ابعاد مسائل گوناگونِ دخیل در یادگیری زبان خارجی را از نظر بگذرانیم، و موانع و گِره‌های کور آن را بسنجیم، متوجهِ وخامت امر فرهنگ‌نگاری خواهیم شد. به‌علاوه، تهیه و نشر کتب لغت، از سویی، شکیبایی و مقاومت فرهنگ‌نگاران را می‌طلبد و، از سوی دیگر، موکول به همت عالی ناشر، داشتن دل و جرئت سرمایه‌گذاری، تحمّل هزینه‌های سنگین، احتراز از شتاب و تنگ‌حوصلگی و تحمیل فشار غیرمعقول بر پژوهشگران و نگارندگان فرهنگ لغات، و نداشتنِ توقع باز گشت سریع سرمایه همراه با سودهای شیرین است. جمع این دو شرط یا عامل، یعنی فرهنگ‌نویس خبره، مسئول و صاحب وجدان علمی، و ناشر بلندهمت، صبور و دریادل، اتفاقی است که، مخصوصاً در ایران، کمتر پیش می‌آید. فرهنگ‌نامه‌ای که بدون تأمین این دو شرط تألیف و نشر شود، چه‌بسا که مضارّش بیش از منافعش خواهد بود. یک اشتباه، یک غفلت یا مسامحه و سهل‌انگاری در درج اطلاعات لازم و کافی، بیان مبهم و نارسا در ذکر تعاریفِ مداخل، و شتاب در نشرِ هرچه سریع‌ترِ فرهنگ لغت، می‌تواند نقطۀ شروع انبوهی از بدفهمی‌ها و یادگیری‌های نادرست بعدی شود.

یکی از اتفاقات نه‌چندان شایع در عرصۀ فرهنگ‌نگاری در دهه‌های اخیر، همکاری محمدرضا باطنی (د. ۲۱ اردیبهشت ۱۴۰۰) با داود موسایی بود که ثمره‌اش نشر شماری فرهنگ لغت در ابعاد مختلف و برای مقاصد مختلف بود. باطنی محققی وظیفه‌شناس، دقیق‌النظر، واقع‌بین، با صراحت بیان، منصف و تابع منطق و حقیقت بود؛ و موسایی قدر این کمالات را

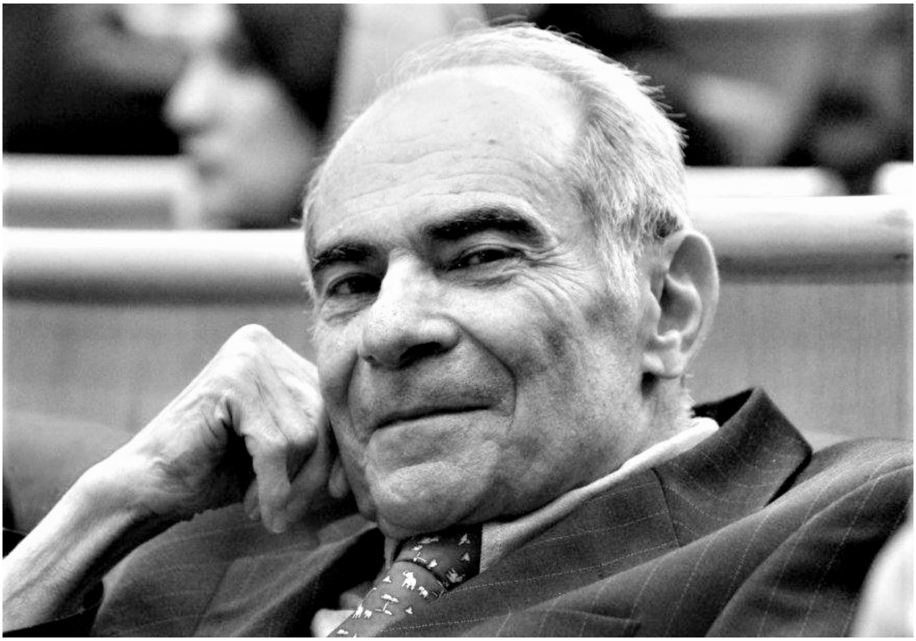

می‌دانست و حتی‌الامکان به باطنی فرصت می‌داد که این کمالات را به منصّهٔ ظهور برساند. او سال‌ها صبر و ایستادگی کرد، دندان سرِ جگر گذاشت، و از باطنی و همکاران او به قدر وُسع حمایت مالی کرد. حاصل کار، نشر فرهنگ‌هایی شد که موجب سربلندی مؤلّف و ناشر و رضایت خاطر هزاران‌هزار کاربرِ واژه نامه‌های «فرهنگ معاصر» شد. توفیق و سرافرازی فرهنگ معاصر موقوف به نشر آنچه به اهتمام باطنی و دستیاران دلسوزش نگارش یافت نمی‌شود، بلکه طرح فرهنگ «هزاره» نیز که حاصل زحمات شادروان علی‌محمد حق‌شناس (د. دهم اردیبهشت ۱۳۸۹)، حسین سامعی و نرگس انتخابی است.

از دیگر افتخارات این مرکز، واژه‌پژوهی است. باطنی و حق‌شناس دو رفیق شفیق و حریف گرمابه و گلستانی بودند که حضور هم‌زمانشان در فرهنگ معاصر بسیار مغتنم بود. دریغ و درد که حق‌شناس بسیار زود از جمع اهل ادب و لغت بیرون رفت و باطنی بر اثر کهولت و بیماری، بخشی از سال‌های پایانی عمر را به جای نشستن پشت میز تحقیق و مطالعه، به حال استراحت و اغلب در بستر بیماری به سر برد. یاد هر دو به خیر که هر کدام در نوع خود از چهره‌های استثنایی بودند. داود موسایی نیز مستحقِ بسی تحسین و قدردانی است که برای فرهنگ‌نویسی در ایران طرحی نو افکند و سنّتی نیکو نهاد تا الگویی برای آیندگان باشد.

## زبان‌شناسی در خدمت فرهنگ‌نگاری

### محمدرضا پارسایار

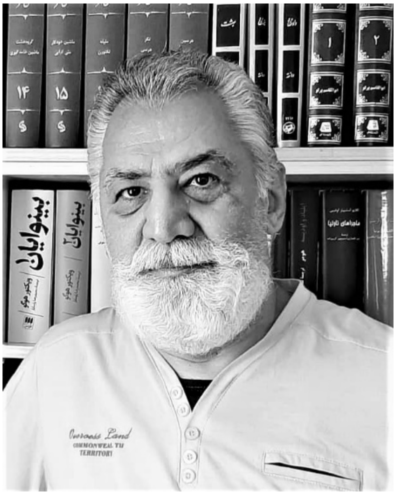


مؤسسهٔ فرهنگ معاصر، فرهنگ‌نویسی دوزبانه را در ایران متحول کرد و شیوهٔ فرهنگ‌نگاری نوین را جایگزین شیوهٔ فرهنگ‌نگاری کهن کرد. این امر با به‌کارگیری زبان‌شناسان برجسته تحقق پیدا کرد که علم زبان‌شناسی را در خدمت فرهنگ‌نویسی به کار گرفتند. در بسیاری از فرهنگ‌های دوزبانه‌ای که پیش از تأسیس این مؤسسه نشر می‌شد، حتی اصول مقدماتی فرهنگ‌نویسی هم رعایت نمی‌شد. اساس کار فرهنگ‌های دوزبانه بر پایهٔ معادل‌یابی استوار است. ولی ما در برخی موارد می‌دیدیم که مثلاً در مقابل یک واژه نوشته شده «نوعی درخت که در مناطق حاره می‌روید» یا مثلاً «نوعی پرنده»؛ یعنی وقتی معادل دقیق

واژه را پیدا نمی‌کردند به تعریف‌نگاری که اساس کار فرهنگ‌های یک‌زبانه است روی می‌آوردند. علاوه‌براین، در فرهنگ‌های فرهنگ معاصر برای نخستین بار حوزه‌های معنایی واژه‌ها به‌دقت مشخص شده است که مثلاً یک واژه در زبان‌شناسی به چه معناست و یا در مکانیک و علوم دیگر به چه معنا. امتیاز دیگری که می‌شود برای فرهنگ‌های دوزبانهٔ فرهنگ معاصر برشمرد یکی ثبت تلفظ کامل واژه‌ها با استفاده از الفبای آوانگاری بین‌المللی و نیز تعیین دقیق مقوله‌های دستوری بود.

به لحاظ چاپ هم می‌دیدیم که در فرهنگ‌های قدیمی چه‌بسا فاصلهٔ سطرها یا میزان حاشیهٔ صفحات بیش از اندازه است و کلمات با حروف درشت چاپ شده است. این بی‌دقتی‌ها و بدسلیقگی‌های فرمی بی‌جهت برحجم فرهنگ می‌افزودند. اما در فرهنگ‌های فرهنگ معاصر علاوه بر اصول علمی فرهنگ‌نگاری، اصول فنی و زیباشناختی چاپ هم به‌دقت رعایت شده‌اند. این همه در سایهٔ داوود موسایی تحقق یافته است که برای رسیدن به مقصد همت عالی داشته است.